

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14021009**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** الأوامر/مادة الأمر /الطلب و الإرادة

# حقیقت انشاء در کلام مرحوم آقای روحانی

مرحوم آقای روحانی چهار احتمال در معنای انشاء ذکر نمودند[[1]](#footnote-1).

احتمال نخست، مربوط به دیدگاه محقق خراسانی بوده و محصّلش آن است که انشاء عبارت است از ایجاد معنا به نحوه‌ای از وجود که نه خارجی است و نه ذهنی و این وجود انشائی توسط مُنشِئ ایجاد می‌شود.

احتمال سوم مربوط به دیدگاهی بود که مرحوم آقای روحانی به مشهور نسبت داده‌اند. محصل دیدگاه منسوب به مشهور آن است که انشاء عبارت از آن است که به‌وسیلۀ استعمال لفظ، معنا را در وعاء مناسب خودش ایجاد کنیم؛ این وعاء مناسب می‌تواند همان اعتبار عقلائی یا شرعی باشد هر چند در کلام مرحوم آقای روحانی تنها از اعتبار عقلائی سخن گفته شده است. تعبیر ایشان از دیدگاه مشهور به این شکل است: فالإنشاء هو التسبيب‏ باللفظ إلى الاعتبار العقلائي للمعنى ... .[[2]](#footnote-2)

احتمال چهارم، مربوط به دیدگاه محقق خوئی[[3]](#footnote-3) است.

محور اصلی بحث در کلام مرحوم آقای روحانی، احتمال اول و سوم است؛ ایشان احتمال اول و سوم را محور اصلی بحث قرار داده و در مقام مقایسۀ بین این دو احتمال بر آمده است.

## اشکالات وارد بر دیدگاه منسوب به مشهور

مرحوم آقای روحانی[[4]](#footnote-4) می‌فرماید: نسبت به دیدگاه مشهور دو اشکال مطرح است که به دیدگاه محقق خراسانی وارد نیست.

### اشکال اول: امکان تعلّق انشاء به امور حقیقی

یک اشکال آن است که بر اساس دیدگاه مشهور، متعلّق انشاء به امور اعتباری اختصاص می‌یابد؛ حال آنکه ممکن است متعلّق انشاء امور و اوصاف حقیقی همچون طلب و تمنّی و ترجّی باشد.

### اشکال دوم: وجود انشائات بی‌اثر

اشکال دوم آن است که ما با انشائاتی روبرو هستیم که بی‌اثر هستند؛ حال آنکه طبق دیدگاه مشهور قوام انشاء به اثردار بودن آن است.

با عنایت توضیحی که نسبت به اشکال دوم ارائه دادیم، می‌توان موارد قطع به بی‌اثر بودن را محطّ نظر قرار داده و اشکال دوم را بر آن متمرکز نمود. بر اساس دیدگاهی که ایشان به مشهور نسبت داد‌ه‌اند، انشاء «استعمال اللفظ بقصد ایجاد المعنی فی وعائه المناسب» بود؛ بنابراین قصد ایجاد معنا در حقیقت انشاء دخالت دارد لذا این اشکال مطرح شده است که وقتی مُنشئ قطع دارد که انشائش بی‌اثر است، قصد ایجاد معنا در درونش متمشی نمی‌شود.

#### پاسخ مرحوم آقای روحانی به اشکال دوم

مرحوم آقای روحانی در صدد پاسخ به هر دو اشکال بر آمده و به یک سری پاسخ‌ نسبت به موارد خاص[[5]](#footnote-5) اشاره نموده‌اند که در جلسات سابق به آن‌ها پرداختیم؛ ولی در ادامه یک پاسخ عام[[6]](#footnote-6) ذکر نموده‌اند مبنی بر اینکه منظور از «قصد ایجاد معنا» در تعریف حقیقت انشاء، داعی، غرض و انگیزه نیست بلکه منظور از «قصد ایجاد معنا» آن است که متکلم به هنگام کاربست الفاظ، در مقام ایجاد معنا و به صدد ایجاد معنا باشد: بل المراد به استعمال اللفظ في مقام إيجاد المعنى في وعائه المقرر له. و المقصود به ان يكون المنشئ بإنشائه في هذا المقام و بهذا الصدد- لا أن يكون غرضه ذلك- فينشئ ما يقتضي الإيجاد لو انضم إليه سائر ما له دخل في تحقق المعنى‏.[[7]](#footnote-7)

تعبیر «فی مقام ایجاد المعنی» و «بهذا الصدد»، از تعابیر مبهمی است که روشن نیست به چه معنا بوده و آیا واقعاً می‌توان تعبیر «قصد» که در تعریف منسوب به مشهور ذکر شده بود را به این تعابیر بازگرداند یا خیر؟ ولی از مجموع کلمات ایشان چنین استفاده می‌شود که مراد از انشاء کاربست لفظ برای ایجاد معنا است خواه کاربست لفظ علت تامۀ ترتیب اثر عقلائی باشد و خواه جزء العلة؛ بنابراین حتی در جایی که به ‌بی‌اثر بودن انشاء قطع داریم نیز جزء العلۀ ترتیب اثر، با انشاء محقق می‌شود و همین مقدار برای تحقق حقیقت انشاء کفایت می‌کند: فالإنشاء ليس دائما علة تامة لترتب الأثر و للإيجاد كي يرد الإشكال المذكور، بل قد يكون جزء العلة للإيجاد فيترتب عليه الأثر مع انضمام سائر ما له دخل في التأثير، و يوجد المعنى المنشأ في وعائه بعد انضمامها، فالتعبير بالقصد في تفسير الإنشاء بلحاظ تأثيره و دخالته في ترتب الأثر اما بنفسه أو مع غيره‏.[[8]](#footnote-8)

#### بررسی پاسخ اشکال دوم

حال با عبور از بحث‌های لفظی که آیا می‌توان کلمۀ «قصد» را \_که در تعبیر منسوب به مشهور ذکر شده\_ به این معنا دانست یا خیر، اشکال اصلی آن است که ایجاد جزء العلة در جایی که قطع داریم جزء دیگر علت، محقق نمی‌شود چه سودی دارد؟! هر فعل اختیاری، نیازمند انگیزه است لذا به لحاظ عقلائی چه انگیزه‌ای برای ایجاد جزء العلة وجود دارد در حالی که یقین داریم جزء دیگر علّت محقق نمی‌شود؟!

**سؤال**: این اشکال به معنای لغو بودن انشاء است نه اینکه اصلاً انشائی وجود ندارد؛ به عبارت دیگر انشاء وجود دارد ولی لغو است.

**پاسخ**: قصد داریم بگوییم این انشاء اساساً انشاء نیست؛ به عبارت دیگر فارق بین این مورد و سائر موارد چیست؟! این اشکال کاشف از آن است که مطلب به گونۀ دیگری است و تحلیل ذکر شده تحلیل درستی نیست.

بنابراین این تحلیل کافی نیست و نیازمند مکمّل است. علی‌القاعده ایشان باید چنین چیزی را در نظر داشته باشد، که هر چند در یک مورد خاص برای شخص متکلم یقین حاصل شده است که جزء دیگر علت محقق نمی‌شود اما همین مقدار که امکان لحوق جزء دیگر در نوع موارد فراهم است، عقلاء این لفظ را برای معنای مورد نظر وضع نموده‌اند. به دیگر بیان، وضعی که عقلاء انجام داده‌اند مبتنی بر وجود امکان ترتّب اثر در نوع موارد است نه در تک‌تک موارد بنابراین نباید یک مورد شخصی را در نظر گرفته و چنین اشکال نمود که در این مورد خاص، یقین داریم جزء دیگر علت محقق نشده و این انشاء بی‌اثر می‌ماند.

خلاصۀ اشکال آن است که ایشان می‌فرماید صیغ انشائی برای تحقق انشاء وضع شده است لذا این اشکال مطرح می‌شود که عقلاء به چه منظور و با چه انگیزه‌ای چنین وضعی را انجام داده‌اند، در حالی که می‌دانند در برخی موارد، این مُنشَأ در وعاء مناسبش محقق نمی‌شود و آن اعتبار عقلائی بر آن مترتّب می‌شود؟!

خلاصۀ پاسخ اشکال به ضمیمۀ مکمّلی که ذکر نمودیم این شد که عقلاء لفظ را به لحاظ ترتّب اثر در تک‌تک موارد وضع نکردند بلکه نوع موارد را ملاحظه نموده و لفظ را به گونه‌ای وضع نموده‌اند که بتواند با انضمام سائر اجزای علّت، آن اعتبار عقلائی را ایجاد کند؛ بنابراین مجرّد این که در یک مورد خاص یقین داریم سائر اجزای علت، محقق نمی‌شود و آن اعتبار عقلائی ایجاد نمی‌شود، سبب نمی‌شود وضع لفظ برای این مورد لغو محسوب شود.

این پاسخ با توجه به مکمّلی که به آن ضمیمه نمودیم قابل توجیه است اما باید دید آیا واقعاً با وجدان هماهنگ است یا خیر؟! ایشان دیدگاهی که به مشهور نسبت دادند را مطابق وجدان دانستند اما آیا واقعاً با این تحلیل خاصی که ارائه نمودند، باز هم دیدگاه مشهور مطابق وجدان است؟! به نظر می‌رسد این تحلیل چندان صحیح نیست لذا با توجه به عبارت پاورقی، خود ایشان در دوره‌های بعد از آن عدول نموده و گویا مسلکی غیر از مسلک محقق خراسانی و مشهور را برگزیده است.

#### پاسخ مرحوم آقای روحانی به اشکال اول

ایشان در پاسخ به اشکال اول می‌فرمایند ما ملتزم می‌شویم به اینکه در مواردی همچون طلب و تمنّی و ترجّی، که از اوصاف حقیقی هستند، انشاء محقق نشده است. ایشان در ادامه توضیحاتی دیگری را برای این مطلب ذکر نموده‌اند که با تعبیر «سیأتی تحقیق الحال فیها»[[9]](#footnote-9) به آن اشاره نموده‌اند.

##### بررسی پاسخ اشکال اول

اما همانطور که سابقاً متذکر شدیم، التزام به اینکه انشای طلب و تمنّی و ترجّی، حقیقتاً انشاء نیست، پاسخ قابل قبولی نیست. فرض آن است که اندیشمندان در ارتکازشان انشاء را به معنایی دانسته‌اند که آن را در مواردی همچون طلب و تمنّی و ترجّی نیز صادق دانسته‌اند، بنابراین باید دید انشاء در نظر ایشان به چه معنایی بوده است که در این موارد نیز صادق بوده است.

# حقیقت انشاء از در کلمات اندیشمندان

اما ممکن است مسیر بحث تغییر داده و بگوییم اساساً به چه دلیل مفروض گرفته‌ایم اندیشمندان چنین اموری را حقیقتاً مصداق انشاء دانسته‌اند. از همین رو به کلمات اهل ادب، مراجعه نمودیم تا روشن شود نسبتی که به ایشان داده شده تا چه حدّ صحیح است.

در تقسیم‌بندی جملات یک اختلاف وجود دارد؛ برخی از اندیشمندان \_شاید مشهور ایشان\_ کلام را به دو گونۀ خبری و انشائی تقسیم نموده‌اند؛ اما گروهی دیگر تقسیم‌بندی سه‌گانه و گروه سوم تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای را برای کلام ذکر نموده‌اند.

از عبارات مرحوم رضی استفاده می‌شود کلام بر سه قسم است و انشاء را در مقابل طلب قرار داده و طلب را به معنای عامی که شامل تمنّی و ترجّی و مانند آن باشد گرفته است. فرصت نشد تمام عبارات اهل ادب را یادداشت کنم لذا تنها به برخی از عبارات اهل ادب که فرصت یادداشت کلامشان فراهم بود، می‌پردازم.

ابن حاجب کتاب کافیه را نگاشته و مرحوم رضی آن را شرح نموده است. ابن حاجب می‌گوید:

«الكلام ما تضمن كلمتين بالاسناد، ...»[[10]](#footnote-10)

مرحوم رضی در کتاب خود پس از نقل عبارت ابن حاجب در جلد1 از صفحۀ31 تا 33 نکاتی را مطرح نموده است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم. ایشان در صفحۀ31 چنین فرموده است:

و المراد بالإسناد أن يخبر في الحال أو في الأصل بكلمة أو أكثر عن أخرى، (آین آقایان معقتدند جملات انشائی در اصل اخبار بوده و از اخبار به انشاء منتقل شده است. سپس در ابتدای صفحۀ بعد می‌فرماید:) و قولنا في الحال، كما في: قام زيد، و زيد قائم، و قولنا: أو في الأصل ليشمل الاسناد الذي في الكلام الإنشائي، نحو: بعت، و أنت حرّ، و في الطلبي نحو: هل أنت قائم، وليتك، أو لعلك قائم، (همانطور که پیدا است کلام انشائی را قسیم کلام طلبی قرار داده‌اند. سپس در صفحۀ33 فرموده است:) و إنما قال بالاسناد و لم يقل بالإخبار، لأنه أعمّ، إذ يشمل النسبة التي في الكلام الخبري و الطلبي و الإنشائي، كما ذكرنا.

ایشان همچنین در جلد2 صفحۀ299 نیز فرموده است:

لأن غير الخبريّة **إمّا إنشائية** نحو: بعت، و طلّقت، و أنت حرّ، و نحوها، **و إمّا طلبية** كالأمر و النهي و الاستفهام و التمني و العرض، و لا يعرف المخاطب حصول مضمونهما إلا بعد ذكرهما؛ ... .

همچنین در جلد4 صفحۀ 109 در بحث شرط و جملۀ شرطیه فرموده است:

و لا يكون الشرط جملة **طلبية** و لا **إنشائية** ... .

همانطور که پیدا است ایشان جملۀ طلبیه را قسیم جملۀ انشائیه قرار داده است.

در صفحۀ110 از جلد4 نیز به شکل مفصل به بحث انشاء پرداخته است که عبارتش را یادداشت نکردم.

البته ایشان در جلد2 صفحۀ40 کلام انشائی را مقسم کلام طلبی قرار داده است نه قسیم آن: و الإنشائية إمّا طلبية أو إيقاعية ... . فکر می‌کنم مراد از ایقاعی، همین مواردی است که به‌وسیلۀ انشاء، یک اعتبار ایجاد می‌شود.

در کلام «عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح» به این مطلب پرداخته شده است. تلخیص المفتاح کتابی است که توسط خطیب قزوینی نگاشته شده است. عبارت خطیب قزوینی از این قرار است:

لأنّ الكلام إمّا خبر، و إما إنشاء، لأنه: إن كان لنسبته خارج تطابقه أو لا تطابقه: فخبر، و إلا: فإنشاء. و الخبر: لا بدّ له من مسند إليه، و مسند، و إسناد.[[11]](#footnote-11)

صاحب عروس الأفراح عبارت خطیب قزوینی را نقل نموده و چنین می‌گوید:

و ذكر المصنف حصر الكلام فى الخبر و الإنشاء، و هو كذلك؛ إلا أن منهم من **يخص الإنشاء بما لا طلب فيه**، **و يقسمه إلى: خبر، و طلب، و إنشاء**، (سپس در مورد طلب چنین تعبیری دارد:) و يدخل فيه الاستفهام، و التمنى، و الترجى، و القسم، و النداء، و هو اصطلاح الإمام فخر الدين. (سپس مطلب را توضیح داده و می‌گوید:) (قلت): و منهم من يجعل الكلام خبرا و طلبا، و هو ابن مالك فى الكافية (یعنی ابن مالک در کافیه کلام را به دو گونۀ خبری و طلبی تقسیم نموده است. خطیب قزوینی کلام را به دو گونۀ اخباری و انشائی تقسیم نموده بود)، و منهم من يُرَبِّع الأقسام فيقول: خبر و استخبار و طلب و إنشاء. (بنابراین اینکه طلب به معنای عامش که شامل استفهام و تمّنی و ترجّی و قسم و نداء و ... است، تمامش مصداق انشاء باشد چندان روشن نیست؛ به هر حال این مطلب نیاز به مراجعۀ بیشتری دارد تا روشن شود اصطلاح انشاء به چه معنایی به کار رفته است.).[[12]](#footnote-12)

گفتنی است که معمولاً در تفسیر انشاء می‌گویند «آنچه خبر نیست»؛ یعنی حتّی آنان که تقسیم دوگانه نموده‌اند حقیقت انشاء را به درستی بیان نمی‌کنند. برای نمونه خطیب قزوینی در تفسیر انشاء می‌گوید «آنچه از خارج حکایت ندارد و خارجیّت ندارد». لذا در عروس الأفراح چنین گفته شده:

استدل المصنف على الحصر بأن الكلام إما يكون لنسبته خارج تطابقه (یعنی صادق است) أو لا تطابقه (یعنی کاذب است) أو لا يكون له خارج ، فالأول و الثانى: الخبر، و الثالث: الإنشاء.[[13]](#footnote-13)

نوعاً انشاء را به این شکل معنا می‌کنند. ابن حاجب نیز در کتاب «الایضاح فی شرح المفصّل» مطالبی را ذکر نموده است که محصلّش همین است که انشاء حکایت از خارج نمی‌کند اما اینکه حقیقت انشاء چیست در کلامشان نیست. عبارت ابن حاجب از این قرار است:

و معنى الكلام الإنشائيّ أن لا يحتمل صدقا و لا كذبا (همین مقدار بیان نموده است؛ سپس می‌فرماید:) بل لنوع من الكلام محّقق في النفس ليس له اعتبار من خارج بموافقة له فيسمّى صدقا و لا بمخالفة فيسمّى كذبا (یعنی معنایی است که در نفس انسان محقق بوده و مطابقت و عدم مطابقت با خارج در موردش معنا ندارد)، ... .[[14]](#footnote-14)

تعبیر «لنوع من الکلام محقق فی النفس» تداعی‌گر فرمایشات محقق خوئی[[15]](#footnote-15) است. محقق خوئی در بیان معنای انشاء آن را «ابراز ما فی النفس» دانسته‌اند که با تعبیر ذکر شده شباهت دارد. در آینده به کلام محقق خوئی نیز خواهیم پرداخت. در کلام محقق خوئی ابهامات عجیبی وجود دارد که چندان روشن نیست ایشان چه نکته‌ای در نظر داشته است.

در هر صورت ایشان می‌فرماید انشاء یک نوع کلام نفسانی است که خبر نیست؛ اما اینکه حقیقت این کلام نفسانی چیست، در کلامشان ذکر نشده است.

محقق خراسانی نیز در حقیقت با همین مشکل روبرو است. البته محقق خراسانی[[16]](#footnote-16) در بیان حقیقت انشاء کلمۀ ایجاد را داخل نموده‌اند می‌فرمایند وجود انشائی، نحوۀ خاصی از وجود است که نه ذهنی است و نه خارجی یعنی ایجادی بودنش را مطرح می‌کنند.

ابن حاجب در «الایضاح فی شرح المفصل» جلد1 صفحۀ501 می‌گوید انشاء یک نوع کلام در نفس انسان است که ویژگی‌اش آن است که به اعتبار مطابقت و عدم مطابقت با خارج نیست بر خلاف خبر که به اعتبار مطابقت و عدم مطابقت با خارج است.

سپس می‌گوید:

و الخبر بخلافه لنوع من الكلام في النّفس له اعتبار من خارج بموافقة فيسمّى/ صدقا أو بمخالفة فيسمّى كذبا، فمثال الإنشاء قولك: قم و اقعد، فإنّه لطلب محقّق لا يعتبر بأمر من خارج، فلا يقال له: صدق و لا كذب، و الخبر كقولك: «زيد قائم»، فيعتبر بأمر من خارج، و هو تحقيق النسبة إلى زيد، لا باعتبار النّفس، فإن كانت محقّقة سمّي صدقا، و إن كانت منتفية سمّي كذبا.[[17]](#footnote-17)

ابن حاجب در برخی مواضع دیگر نیز به مغایرت بین انشاء و خبر اشاره می‌کند. در دانش نحو بابی وجود دارد تحت عنوان «باب التعجّب» که با صیغۀ «ما أفعَلَ» و «أفعِل به» بیان می‌شود. ابن حاجب می‌گوید این واژگان دال بر انشای تعجّب هستند و چنین نیست که هر آنچه دالّ بر تعجّب باشد در این باب داخل ‌باشد؛ عبارت ایشان در جلد2 صفحۀ99 به این شکل است:

التعجّب الذي يعنيه النحويّون هي الألفاظ التي تدلّ على إنشاء التعجّب، لا ما يدلّ على التعجّب، ألا ترى أنّك لو قلت: «تعجّبت من زيد» و أشباهه لم يكن من باب التعجّب الذي يبوّب له النحويّون.

در بحث افعال مدح و ذمّ نیز در جلد2 صفحۀ90مطلبی را اضافه نموده است که می‌باید در تعریف انشاء مدّ نظر قرار گیرد:

المراد بأفعال المدح و الذّمّ عند النحويّين أفعال وضعت لإنشاء مدح أو ذمّ لا كلّ فعل قصد به مدح أو ذمّ، و إن صحّ إطلاق المدح و الذّمّ عليها، إلّا أنّ التبويب لما ذكرناه من الإنشاء، و لذلك لم يكن شرف و فخم و عظم و ... (یعنی در موارد انشاء مدح و ذمّ یک نوع شرف و فخم و عظم وجود دارد که در موارد عادی که از قبیل اخبار است، وجود ندارد؛ اما توضیح نداده است که انشاء مدح و ذمّ چگونه است که چنین مطالبی از آن استفاده می‌شود لذا می‌باید تتبّع این بحث را کامل نمود تا روشن شود مقصود این آقایان از انشاء چیست).

مرحوم آقای روحانی[[18]](#footnote-18) از شیخ هادی تهرانی نقل نمودند که اگر استعمال، به قصد حکایت باشد، اخبار است و اگر لا بقصد الحکایة باشد انشاء است. این مطلب از کلام نحوی‌ها قابل استفاده است ولی روح انشاء با تعبیر «لا بقصد الحکایة» روشن نمی‌شود چون این سؤال باقی می‌ماند که وقتی به قصد حکایت نیست پس به چه قصدی است؟! لذا لازم است تمرکز بیشتری بر کلمات انجام گیرد تا روشن شود مقصود آقایان از انشاء چیست.

مرحوم آقای روحانی پس از آنکه به تصور خودشان اشکالات دیدگاه مشهور را پاسخ دادند، فرمودند مانعی از التزام به دیدگاه مشهور وجود ندارد اما باید دید کدامیک از دیدگاه محقق خراسانی و دیدگاه مشهور مطابق با واقع است. ایشان در متن منتقی، دیدگاه مشهور را بر دیدگاه محقق خراسانی ترجیح داده است ولی در پاورقی قول دیگری را ذکر نموده و می‌فرماید: بل ظاهر المرتكز من ان المنشئ ينشئ نفس المعنى قاصدا إيجاده في وعائه المناسب له بحيث يرى نفسه بمنزلة موجد السبب للأمر التكويني، لا انه ينشئه لإيجاده في عالم غير عالمه ثم يترتب عليه وجوده في عالمه الخاصّ. ظاهر ذلك إثبات الرّأي المشهور (در متن ادعا نمودند ارتکاز با دیدگاه مشهور هماهنگ است. البته ارتکازی که در اینجا ذکر می‌کنند با تفسیری که برای دیدگاه مشهور ارائه نمودند متفاوت است چون تعبیر «قاصدا إيجاده في وعائه المناسب له بحيث يرى نفسه بمنزلة موجد السبب للأمر التكويني» با آنچه سابقاً در تبیین دیدگاه مشهور ذکر نمودند و فرمودند در مقام ایجاد معنی و در صدد آن باشد چندان هماهنگی ندارد. اما با توجه به عبارتی که مربوط به دوره‌های بعدی درس ایشان بوده و توسط مقرّر به پاورقی افزوده شده، ایشان مسلک مشهور را بر خلاف وجدان دانسته‌اند هر چند مسلک محقق خراسانی را نیز به یک معنا نمی‌پذیرد) ... .[[19]](#footnote-19)

با توجه به عبارت پاورقی ایشان صراحتاً مسلک مشهور، را نادرست قلمداد نموده است اما گویا قصد دارند مسلک محقق خراسانی را نیز بر خلاف وجدان بدانند و مسلک دیگری را قبول کنند:

[1] لا يخفى انه قد وقع الاتفاق على ان للإنشاء نحو ثبوت قبل تحقق شرائط فعليته، فللحكم ثبوت قبل تحقق شرط الفعلية، و هو المعبر عنه بالحكم الكلي في قبال عدمه، و للملكية نحو وجود بمجرد الإنشاء قبل فعليتها و اعتبارها من العقلاء أو الشارع، و هذا أمر وجداني يعترف به كل أحد على الاختلاف في المراد في الإنشاء. [[20]](#footnote-20)

نخست عبارت ایشان را توضیح می‌دهیم و سپس آن را قرائت می‌کنیم.

ایشان می‌فرماید انشاء دو قسم است؛ گاهی یک امر فعلی را به صورت یک قضیۀ فعلیه انشاء می‌کنیم؛ اما یک موقع انشائمان به صورت یک قضیۀ شرطیه است؛ به طور مثال «إن استطعت وجب علیک الحجّ» از قبیل انشاء قضیۀ شرطیه است. البته تعبیر ایشان حکم کلی است اما ما به جای حکم کلی از حکم شرطی استفاده می‌کنیم.

در اینجا مناسب است این نکته را تذکر دهیم که ما در بحث جعل و مجعول گفتیم در رابطۀ جعل و مجعول دو مبحث وجود دارد.

یک بحث آن است که جعل کلی است و مجعول شخصی؛ رابطۀ حکم کلی با حکم شخصی به چه شکل است؟ این بحث همان بحث انحلال است. باید دانست بحث اصلی ما در اینجا ناظر به انحلال نیست. بلکه بحث ما ناظر به بحث دومی است که در رابطۀ بین جعل و مجعول وجود دارد و آن عبارت است از شرطی بودن جعل و فعلی بودن مجعول. بحث شرطی بودن جعل و فعلی بودن مجعول غیر از بحث کلی بودن جعل و جزئی بودن مجعول است که توضیح آن را سابقاً به شکل مفصل بیان کرده‌ایم. نکته‌ای که مرحوم آقای روحانی نیز قصد دارد بر آن تکیه کند، آن است که قضیۀ شرطیه پیش از تحقق شرط یک نحوه تحققی دارد و این تحقق، دارای یک نحوه استمرار است نه تحقق آنی الحصول. ایشان با این مستمر بودن قصد دارد بین این مسلک و مسلک محقق خراسانی تفاوت قائل شود یعنی گویا محقق خراسانی آن را آنی می‌داند یعنی انشاء یک امری را حادث می‌کند به نحوی که قوامش به انشاء بوده و با زوال انشاء زائل می‌شود. اما ایشان می‌خواهد بگوید انشاء یک امر مستمر ایجاد می‌کند و این امر مستمر نیازمند تحلیل بوده و پدیده‌ای است که نه مسلک مشهور توان تبیین آن را دارد و نه مسلک محقق خراسانی. البته ایشان چگونگی تحلیل این پدیده را توضیح نداده است ولی می‌خواهد بفرماید انشاء مقوله‌ای است غیر از آنچه محقق خراسانی و مشهور بدان قائل شده‌اند.

هم‌اینک عبارات ایشان را مرور می‌کنیم.

[1] لا يخفى انه قد وقع الاتفاق على ان للإنشاء نحو ثبوت قبل تحقق شرائط فعليته، فللحكم ثبوت قبل تحقق شرط الفعلية، و هو المعبر عنه بالحكم الكلي في قبال عدمه، (البته گفتیم به جای حکم کلی تعبیر حکم شرطی مناسب‌تر است) و للملكية نحو وجود بمجرد الإنشاء قبل فعليتها و اعتبارها من العقلاء أو الشارع، و هذا أمر وجداني يعترف به كل أحد على الاختلاف في المراد في الإنشاء.

اما القول الأول: فمقتضاه انعدام الإنشاء بتصرم اللفظ، لأن ما به وجود المعنى هو اللفظ و المفروض تصرمه، الّذي ينافي ما قلناه من وجود المنشأ بنحو مستمر. (ظاهراً مراد از قول اول در دوره‌های بعدی درسشان قول محقق خراسانی نیست بلکه قول محقق اصفهانی است. فکر می‌کنم تقسیم‌بندی ایشان در دوره‌های بعد با تقسیم‌بندی‌شان در اینجا فرق کرده است. در دوره‌های بعد گویا قول اول، قول محقق اصفهانی است و قول مشهور نیز همان قول سوم و قول رابع شبیه قول محقق خراسانی است. فکر می‌کنم مقرّر به تفاوت تقسیم‌بندی ایشان توجه نکرده است. واقع مطلب آن است که تا به اینجا هیچ بیان روشنی برای مسلک محقق خراسانی یا مشهور ذکر نشده است. البته همانطور که گفتیم نسبت به قول منسوب به مشهور اشکالاتی ذکر شده است که مرحوم آقای روحانی به صدد حل آن بر آمده است. با توجه به اشکالاتی که ایشان پاسخ داده‌اند و تحلیلی که از آن ارائه می‌دهند حقیقت امر به این نقطه ختم می‌شود که در واقع نتوانیم انشاء را تحلیل کنیم. اشکالاتی که به خود دیدگاه مشهور مطرح شده، وارد است، حال با توجه به تحلیل‌هایی که مرحوم آقای روحانی ارائه می‌دهند ممکن است اشکالات پاسخ داده شود ولی به هر حال اینکه حقیقت انشاء چه چیزی باشد از آن در نمی‌آید لذا باید به کلمات قوم مراجعه کرد و دید آیا می‌توان از کلماتشان مطلبی استخراج کرد که با استفاده از آن حقیقت انشاء تحلیل شود یا باید نسبت به این مطلب اظهار عجز کنیم و بگوییم ما نمی‌دانیم انشاء چیست ولی می‌دانیم یک سری چیزها هستند که خبر نیستند و قصد حکایت در آن نشده است) ... . [[21]](#footnote-21)

1. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 123 [↑](#footnote-ref-1)
2. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 130 [↑](#footnote-ref-2)
3. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏2، ص: 269 [↑](#footnote-ref-3)
4. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 132 [↑](#footnote-ref-4)
5. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 133 [↑](#footnote-ref-5)
6. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 133 [↑](#footnote-ref-6)
7. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 135 [↑](#footnote-ref-7)
8. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 135 [↑](#footnote-ref-8)
9. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 136 [↑](#footnote-ref-9)
10. الكافية( في علم النحو) و الشافية( في علمي التصريف و الخط): ص11 [↑](#footnote-ref-10)
11. عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح: ج1، ص100 [↑](#footnote-ref-11)
12. عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح: ج1، ص104 [↑](#footnote-ref-12)
13. عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح: ج1، ص104 [↑](#footnote-ref-13)
14. الایضاح فی شرح المفصّل: ج1، ص501 [↑](#footnote-ref-14)
15. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏2، ص: 269 [↑](#footnote-ref-15)
16. فوائد الاصول ص17 [↑](#footnote-ref-16)
17. الایضاح فی شرح المفصّل: ج1، ص501 [↑](#footnote-ref-17)
18. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 133 [↑](#footnote-ref-18)
19. منتقی الاصول: ج1، ص136. [↑](#footnote-ref-19)
20. هامش منتقی الاصول: ج1، ص136. [↑](#footnote-ref-20)
21. هامش منتقی الاصول: ج1، ص136. [↑](#footnote-ref-21)